پیشخوان

نهادهای امنیتی نظام اسلامی چگونه شکل گرفت؟

اولین محافظان یک انقلاب مردمی

■ شاهد توحیدی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، می‌کوشد تا با بازخوانی شرایط خطیر امنیتی در آغازین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب، به مرور بسترهای شکل‌گیری نهادهای نظامی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی بپردازد. این پژوهش توسط حسن روزی‌طلب انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته است. مؤلف در دیباچه این کتاب، در باب موضوع آن آورده است:

«حفاظت از انقلاب اسلامی، از همان ساعات ابتدایی پس از تسخیر پادگان‌ها و پاسگاه‌ها در عصر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، به دغدغه اصلی انقلابی‌ها تبدیل شد. انقلابی که سران کشورهای غربی در گوادلوپ گرد هم آمده بودند، نمی‌توانستند تبعات آن را تحلیل کنند. سران حزب کمونیست شوروی نیز گرچه امید فراوانی به حزب توده و چریک‌های فدایی خلق داشتند، اما سرویس‌های اطلاعاتی آنان این جمع‌بندی را که رهبر انقلاب اسلامی و مشاور ارشدش مرتضی مطهری، مخالفتی به سختی نه غربی با مارکسیست‌های حاکم بر مسکو دارد، به آنها اعلام کرده بود. از سوی دیگر سلطنت‌طلبان و افسران ارشد رژیم پهلوی، گرچه در امواج سهمگین مردمی مضمحل و سرگردان شده بودند، اما وجود شبکه‌های مسلح و میلیون‌ها دلار پول سبب شده بود تا انقلابیون آنها را دشمن بالفعل انقلاب تازه به ثمر رسیده بدانند. گروهک‌های چند ده نفره نیز در بدو پیروزی انقلاب، توانسته بودند با استفاده از خروش مردم و نابودی ساختار نظامی، به جذب نیروهای پاکباخته و انبار کردن اسلحه اقدام کنند. گروه فرقان، شاخص‌ترین این گروه‌ها بود. نیروهای مذهبی که گرداگرد امام خمینی جمع شده بودند، روایت‌های عجیبی از برخورد ایشان با سازمان مجاهدین داشتند، از جمله پیش از پرواز

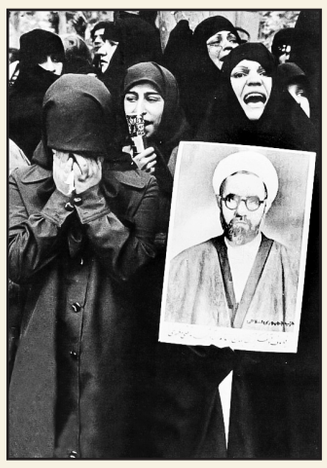

اردیبهشت ۱۳۵۸. نمایی از مراسم تشییع پیکر شهید آیت‌الله مرتضی مطهری

انقلاب در ۱۲ بهمن که مسئله حفاظت از امام خمینی مطرح شد، دو گروه چشم در چشم هم به خاطرات زندان اوین فکر می‌کردند. اعضای خط امام اجازه ندادند که مجاهدین خلق گرداگرد امام خمینی حلقه زنند. استاد شهید مطهری در تماس با پاریس به سیداحمد خمینی گفت اگر مجاهدین خلق باشند، ما نیستیم! در ادامه دغدغه نسبت به گسترش این سازمان، سبب ائتلاف گروه‌های هفت‌گانه‌ای شد که تقریباً تنها وجه اشتراکشان مخالفت و دشمنی با سازمان مجاهدین خلق بود. به هر روی انقلابیون در بدو پیروزی دریافته بودند نیازمند یک نیروی انتظامی برای برقراری نظم، یک گارد انقلاب برای بحران‌های منطقه‌ای و شهری و یک سازمان اطلاعات حداقلی برای تمشیت امور ضد جاسوسی و نگهداری و بازیابی اسناد به‌جا مانده از ساواک هستند، اما تشتت فراوان انقلابیون که در آنها از ابراهیم یزدی تا محمد منتظری یافت می‌شد، سبب شد تا تشکیل و راه‌اندازی همین نهادهای انقلابی ضروری، موجب بحران‌های بزرگی شوند. از سوی دیگر سرنوشت ارتش که مهم‌ترین منبع مشروعیت رژیم گذشته بود نیز به محل بحث و درگیری نیروهای مؤثر در انقلاب تبدیل شود و اتفاقاً چند روزی از پیروزی نگذشته بود که درگیری ارتش با تجزیه‌طلبان در سنندج به نشانه‌ای برای سخت بودن کار حفظ نظام تبدیل شد.

آنچه در اثر صخره سخت می‌خوانید، روایتی از نقش‌آفرینان تأسیس‌گر نهادهای امنیتی در انقلاب اسلامی است. در این روایت‌ها تلاش شده است تا وجهه واقعی جدال‌های درونی بر سر ایجاد نهادهای نظامی و امنیتی نمایش داده شود. البته بحث پیرامون خدماتی که این نهادها به انقلاب نوبنیاد اسلامی کردند، در این مجال نمی‌گنجد که شهدای گلگون کفن این نهادها خود نشانه خدماتشان به امنیت و ثبات کشور است. همچنین در این کتاب گذری به درگیری‌های مهم پس از پیروزی انقلاب اسلامی داریم، اگر چه شرح این بحران‌ها، رشادت‌ها و فداکاری‌های جوانان انقلابی پاسدار و ارتشی در پاسداشت تمامیت ارضی ایران اسلامی، نیازمند دهها جلد کتاب است...»

۱۳۶۰. شهید آیت‌الله عطاءالله اشرفی اصفهانی در گفت‌وگو با یکی از جوانان

«سیری در سیره چهارمین شهید محراب» در آیینه روایت یاران

امام مرا دو بار در آغوش کشید احساس کردم آخرین ملاقات است!

■ احمدرضا صدری

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر چهلمین سالگرد شهادت عالم عامل و چهارمین شهید محراب، آیت‌الله حاج شیخ عطاءالله اشرفی اصفهانی است. از این روی حماسه مجاهدت و شهادت آن بزرگ را در آیینه روایت یاران و نزدیکانش جسته‌ایم. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **آمیزه اخلاص و صبر**

شهید آیت‌الله عطاءالله اشرفی اصفهانی، زاده اصفهان بود. با این همه هنگامی که آیت‌الله‌العظمی سیدحسین طباطبایی بروجردی حضور وی را در کرمانشاه لازم شمرد، وی از حضور در حوزه علمیه قم و نیز زادگاهش چشم پوشید و بیش از سه دهه در آن شهر اقامت گزید. آن بزرگ در این مدت طولانی، دشواری‌ها و ناملایمات را با مدد گرفتن از اخلاص و صبر کم بدیل خویش تحمل کرد و نمادی از یک عالم خدوم و روشنگر بود. آیت‌الله احمد جنتی دبیر شورای نگهبان در باب خصال و ویژگی‌های چهارمین شهید محراب می‌گوید:

«این مرد احتیاج به معرفی بنده ندارد و اگر من سخنی می‌گویم، تنها به عنوان انجام وظیفه شخصی و قدردانی است که باید از این مقامات عالی صورت بگیرد. این پیرمرد بزرگوار را من از همان آغاز که برای تحصیل از اصفهان به قم منتقل شدم، می‌شناختم. مردی عالم، پرهیزگار، مخلص و آرام بود. در آن زمان، در مدرسه فیضیه سکونت داشت. آنچه از ایشان می‌دیدیم، تقوا، آرامش روح و وقار بود. در حجره‌ای محقر زندگی می‌کرد و با اینکه در سنی نسبتاً بالا بود، یک زندگی طلبگی بسیار ساده داشت و مانند یک طلبه مجرد به‌سر می‌برد و خودش مشغول اداره کارها و امور خودش بود. موقعی که مرحوم آیت‌الله بروجردی (اعلی‌الله مقامه الشریف)، مدرسه‌ای را در باختران تأسیس کردند، به جمعی از علما و طلاب دستور دادند به باختران بروند و این مدرسه را آباد کنند. از جمله کسانی که این دعوت را اجابت کرد، شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی بود. آمد و ماند. ماندن در اینجا مشکلاتی داشت. دیگران نتوانستند این مشکلات را تحمل کنند و برگشتند! اما این مردِ صبور، مقاوم و بااخلاص، در این منطقه ماند و به وضع علمی و مذهبی آن رسیدگی کرد. در دوره متجاوز از ۳۰ سال زندگی آن شهید بزرگوار در این منطقه، خیال نمی‌کنم هر کس که او را می‌شناخت، بتواند نقطه ضعفی را از او معرفی کند و این است افتخاری که اسلام و روحانیت دارد که می‌تواند به دنیا اعلام کند بیایید و ببینید که بزرگ‌ترین شخصیت علمی و دینی یک منطقه با آن موقعیت و جایگاهی که دارد، رفتاری می‌نماید که دهها سال در میان مردم زندگی می‌کند و از خود نقطه‌ضعفی نشان نمی‌دهد و این است اثر و برکت علم و تقوایی که به هم می‌آمیزد. مردی زاهد و وارسته بود. من از کسانی بودم که به سکونت آن بزرگوار در منزلی محقر اعتراض داشتم و معتقد بودم ایشان باید منزل وسیع‌تری که درخور مراجعاتشان باشد، داشته باشند و این مسئله را با خودشان هم در میان گذاشتم، ولی این مرد هیچ‌وقت حاضر نبود چنین درخواستی را بپذیرد. با اینکه اصرارهای زیادی از ناحیه مردم هم شده بود که جای دیگری را انتخاب کنند، آنجا ماند تا به شهادت نائل شد. صبوری این مرد و همچنین مقاومت و اخلاصش، برای من ارزش بسیار عالی و والایی دارد. هیچ اهل هوی و هوس نبود. آنجا که پای وظیفه در میان بود، حرکت می‌کرد و به دنبال ادای تکلیف می‌رفت، اما کوچک‌ترین انتظار و توقعی از کسی یا کسانی نداشت...»

■ **دوست و دشمن او را دوست داشتند**

راوی خاطرات پی آمده، از دوستان دیرپای شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی است که سالیان دراز با وی محشور بوده و تأثیرات خلق و خوی سازنده آن سالک الی الله را بر خویش و دیگری مشاهده کرده است. حسین صفرعلیان که همسر خواهر شهید نیز است، کردار ایشان را چنین توصیف می‌کند:

«ایشان هر حرفی را که می‌زدند، به آن عمل می‌کردند. تا زمانی که ایشان بودند، نماز شب من ترک نشد، اما از زمانی که شهید شدند، توفیق نماز شب برای من، کمتر پیش آمد! این اثر عینی مجالست با مردان خداست که من آن را در زندگی خودم دیدم. حاج آقا بیش از حد و اندازه، برای پدرشان احترام قائل بودند. بسیار متواضع و دلباخته ملت و دین و آیین بودند. امام در شهادت ایشان فرمودند: من ۶۰ سال با ایشان بودم و آزارش به موری هم نرسید... واقعاً حرفشان صحیح بود. ایشان به‌قدری باوقار، خوش‌اخلاق و خوش‌رفتار بودند که دوست و دشمن در برابر ایشان بلند می‌شدند و احترام می‌کردند. من هرگز از ایشان تندی ندیدم. امر به معروف هم که می‌کردند، به زبان خاص طرف و بسیار دلنشین بود. برای همین همه قبول می‌کردند. ایشان چون هر چه می‌گفتند، خودشان به آن عمل می‌کردند، امر به معروفشان تأثیر می‌گذاشت. اگر به ما می‌گفتند نماز شب بخوانید، خودشان زودتر از ما در مسجد حاضر می‌شدند. اگر به ما می‌گفتند روزه بگیرید، اول خودشان می‌گرفتند. واجب و مستحب هم فرقی نداشت. همیشه وقتی می‌خواستند منبر بروند، اول به من می‌گفتند بروم و روی پله منبر بنشینم و یکی دو آیه از قرآن را تلاوت کنم، بعد خودشان منبر می‌رفتند. هدفشان این بود که به این وسیله، جوان‌ها را تربیت کنند. زیر سایه ایشان تا جایی که قادر بودیم، خودمان را به نصابی از معنویات رساندیم، اما وقتی ایشان شهید شدند، حتی امید به زندگی را هم از دست دادیم. ایشان به‌قدری خوش‌اخلاق و اهل مدارا بودند که علمای اهل سنت هم به ایشان بسیار علاقه داشتند و احترام می‌گذاشتند. من که در مقابل عظمت ایشان مانند گنجشکی در برابر یک عقاب بودم...»

■ **هیچ مستحبی، بالاتر از خدمت به محرومان نیست**

ساده زیستی چهارمین شهید محراب، وجه مشترک روایت تمامی آنان است که وی را از نزدیک درک کرده‌اند. او از دوره‌ای که از طلاب یا مدرسین تراز اول حوزه قم بود تا زمانی که اولین نفر در استان کرمانشاه به شمار می‌رفت، هرگز این خصیصه را فرو ننهاد. یکی از دلایل اعتماد کم بدیل مردم آن خطه به وی نیز در همین نکته نهفته است. علی اکبر رحمانی استاندار کرمانشاه در دوران حیات آن عالم والا در این باره آورده است:

«ویژگی شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی، ساده‌زیستی کم‌نظیرشان بود. ایشان در منزلی بسیار محقر و کوچک زندگی می‌کردند که از نظر امنیتی مشکلاتی داشت و حتی به همین دلیل، یک بار هم توسط منافقین ترور شدند و تا آستانه شهادت پیش رفتند. استانداری مکان مناسبی را برای ایشان تدارک دیده بود، ولی قبول نمی‌کردند و می‌گفتند مردم وقتی ببینند که روحانی‌شان زندگی ساده‌ای دارد، اعتقادشان به دین مستحکم‌تر می‌شود! حتی یک‌بار در فصل زمستان، خدمت ایشان عرض شد سقف آشپزخانه‌تان وضعیت خوبی ندارد. ایشان فرمودند رزمندگان در سرمای زیر صفر درجه مقاومت می‌کنند و می‌جنگند، چه ضرورتی دارد که ما به فکر سقف آشپزخانه‌مان باشیم؟... زندگی ایشان واقعاً علی‌گونه بود و با حداقل معاش، زندگی می‌کردند. همیشه تأکید می‌کردند واجبات را بجا بیاورید، اما در مورد مستحبات، بدانید که هیچ مستحبی بالاتر از خدمت به محرومان و دستگیری از ضعفا نیست... خودشان هم مثل ضعفای جامعه زندگی می‌کردند. از تهران برای ایشان ماشین ضدگلوله فرستاده بودند که استفاده نکردند و آن را تحویل استانداری دادند. می‌گفتند من هم مثل همه مردم، یک جان دارم و هیچ فرقی بین من و دیگران نیست! هر چه من و پسرشان اصرار کردیم، حاضر نشدند از این ماشین استفاده کنند. زندگی ایشان در سطحی بود که وقتی مردم می‌دیدند، با کم و کاستی‌های موجود می‌ساختند...»

■ **حساسیت بر حجاب بانوان**

دقت و حساسیت بر مقوله حجاب، از ویژگی‌های آیت‌الله شهید بود که در زمره وصایای مکتوب ایشان است. این امر در خاطرات فهیمه اشرفی اصفهانی نواده ایشان نیز انعکاس یافته است:

«یکی از مسائلی که خیلی روی آن تأکید داشتند، مسئله حفظ حجاب بود. حجاب برای ایشان خیلی مهم بود و من با اینکه تکلیف نشده بودم، اما ایشان خیلی روی حفظ حجابم تأکید می‌کردند. حتی به همین خاطر تأکید داشتند وقتی کسی درِ خانه را می‌زند، نوه‌های دخترشان دم در نروند، با اینکه سنمان کم بود. اصلاً خوششان نمی‌آمد که ما بی‌دلیل با آقایان همکلام شویم و از همان کودکی تأکید داشتند این مسائل را رعایت کنیم. به خاطر دارم در دوره‌ای که مسئله تهدیدات منافقین خیلی در کرمانشاه مطرح شده بود، من تنها نوه ایشان بودم که در کرمانشاه حضور داشتم، لذا آنها مرا در راه مدرسه شناسایی کرده و پدرم را تهدید می‌کردند. آن روزها هنوز حجاب به صورت قانونی مطرح نشده بود، لذا من به‌خاطر چادری بودنم، کاملاً شناخته‌شده بودم. به همین دلیل گفتند برای حفظ جانم با حجاب کامل به مدرسه بروم، ولی چادر سر نکنم! البته من هنوز به سن تکلیف نرسیده بودم، ولی حجاب را دوست داشتم. پدربزرگم گفتند اول بیا من ببینم حجابت چطوری است و بعد به مدرسه برو؛ باید پوشیده باشی!...»

■ **وجهه او در کرمانشاه، اختلافات بزرگ را حل می‌کرد**

مصطفی سلطانیان در مقطعی از حیات خویش حفاظت از شهید اشرفی اصفهانی را برعهده داشت. محافظان شخصیت‌ها معمولاً از اصلی‌ترین موانع در شناخت واقعی از ایشان هستند. وی تعامل وی با مردم کرمانشاه را به ترتیب پی آمده به تاریخ سپرده است:

«من هر وقت درباره ایشان حرف می‌زنم، قلبم به درد می‌آید و ناراحت می‌شوم! خدا می‌داند که ایشان چه انسان بزرگوار و والایی بودند. همه لحظاتی که با ایشان بودم، برایم تبدیل به خاطره شده است. پس از ایشان در جبهه هر جا که می‌رفتم، به یادشان بودم. در سنگرها، در اورژانس‌ها و هنگام سرکشی به مجروحان و مصدومان. رزمنده‌ها هم وقتی خبر شهادت ایشان را شنیدند، عکس ایشان را بالای سنگرهایشان نصب کردند. هنوز عطر کلام و دعاهای‌شان و انرژی‌هایی که به رزمندگان می‌دادند، در جبهه‌ها موج می‌زد. من هر وقت به یاد نمازهای آن بزرگوار، دعاها و خطبه‌های نماز جمعه ایشان می‌افتم، اشکم جاری می‌شود. افرادی مثل ایشان واقعاً بسیار نادرند! ایشان فوق‌العاده ساده‌زیست بودند. هنوز هم در حاشیه مراسم سالگردشان، وقتی به اتاقی که داشتند می‌رویم، همان پشتی‌ها و همان فرش‌های ساده را می‌بینیم. من هر وقت به خانه‌شان می‌روم، احساس آرامش می‌کنم؛ انگار که ایشان آنجا کنار تلفن شان نشسته‌اند! در مورد اختلافات مردم با یکدیگر، همیشه پادرمیانی و مسائل را حل می‌کردند. یک‌بار در جعفرآباد کرمانشاه، دو دسته نزاعی داشتند و کوتاه نمی‌آمدند و حتی نزدیک بود کار به قتل‌عام بکشد. حاج آقا بزرگ‌ترهای طرفین دعوا را به خانه‌شان دعوت و با تک‌تک آنها صحبت کردند و الحمدلله، صلح و صفا برقرار شد و الان هم خیلی با هم خوب هستند و همیشه ایشان را دعا می‌کنند. بذل و بخشش و خیرخواهی حاج آقا زبانزد خاص و عام است. ایشان فوق‌العاده سخاوتمند و دست‌ودلباز بودند. حاج آقا حتی نمی‌گذاشتند ما هم بفهمیم که چقدر و چگونه به کسانی که به ایشان مراجعه می‌کنند، کمک می‌کنند. هر کس حاجتی داشت و پیش ایشان می‌آمد، دست خالی برنمی‌گشت. همیشه گوشه قبایشان پولی داشتند و یواشکی در دست شخص نیازمند می‌گذاشتند و می‌فرمودند ناقابل است! هرگز ندیدم دست رد به سینه نیازمندی بگذارند...»

■ **ملاقات با مقتدای خویش ۴۸ ساعت پیش از شهادت**

رابطه عاطفی و فکری آیت‌الله اشرفی اصفهانی با امام خمینی، شش دهه قدمت داشت. با این همه این عالم پرسابقه از آغاز نهضت امام خمینی بسان یک سرباز در خدمت رهبری آن قرار گرفت و تا پایان حیات، دمی از تأیید و حمایت وی نیاسود. چهارمین شهید محراب ۴۸ ساعت پیش از عروج، به دیدار مقتدایش رفت و از این ملاقات الهاماتی نیز یافته بود! به گفته احمد اشرفی اصفهانی فرزند آن بزرگ:

«مرحوم ابوی، خیلی به حضرت امام علاقه داشتند. گرچه از نظر سنی تقریباً هم‌ردیف و خیلی از دروس حوزه علمیه را با هم گذرانده بودند و به‌اصطلاح هم‌کلاس بودند، اما همیشه مانند شاگردی نسبت به استادش در برابر امام تواضع و خشوع نشان می‌دادند. به طور مرتب با ایشان دیدار داشتند و وقتی دو، سه ماه از دیدارشان می‌گذشت، احساس ناراحتی و دلتنگی می‌کردند و می‌فرمودند با احمد آقا تماس بگیرید که برایم وقت ملاقات بگذارد! امام هم به مرحوم حاج احمد آقا و مرحوم آقای توسلی فرموده بودند هر وقت آقای اشرفی خواستند برای ملاقات بیایند، برایشان وقت بگذارید. آخرین ملاقات ایشان با حضرت امام هم ۴۸ ساعت قبل از شهادتشان بود. جلسه خاصی بود. مرحوم ابوی چند بار سعی کردند دست امام را ببوسند که ایشان نگذاشتند و دست شهید را فشردند. موقعی که برگشتیم، بسیار مسرور بودند. همه سر سفره جمع بودیم که فرمودند احساس می‌کنم این دیدار، آخرین ملاقاتم با حضرت امام بود! ایشان دوبار مرا در آغوش کشیدند و احساس می‌کنم دیگر ملاقاتی در بین نباشد... موقعی هم که می‌خواستند از منزل همشیره به سمت کرمانشاه حرکت کنند، فرمودند لباس‌های سیاهتان را آماده کنید، چون این ممکن است آخرین ملاقات من با شما باشد! روز جمعه هم موقعی که می‌خواستند برای نماز جمعه تشریف ببرند، به والده فرمودند اگر دیگر مرا ندیدید، حلالم کنید. من پیش از آن در هیچ روز جمعه‌ای، چنین جملاتی را از ایشان نشنیده بودم. پدرم به خبرنگاری که چند روز قبل از شهادتشان با ایشان مصاحبه کرده بود، فرموده بودند امیدوارم چهارمین شهید محراب، من باشم! باید بگویم که ایشان پس از شهادت آیت‌الله صدوقی، برای شهادت لحظه‌شماری می‌کردند. موقعی که آیت‌الله صدوقی شهید شدند، من در تهران بودم. به ایشان زنگ زدم و گفتم خبر دارید؟ فرمودند بله، در همین ماه‌ها و روزها منتظر شهادت پدرتان هم باشید، بعد از شهید صدوقی، نوبت من است. در سفر آخری هم که به خمینی‌شهر و اصفهان رفتند، از هر کسی که برای ملاقات با ایشان می‌آمد، حلالیت می‌طلبیدند! می‌فرمودند شاید دیگر مرا نبینید و این آخرین ملاقات من با شما باشد...»

■ **در حسرت شهادت، در واپسین لحظات حیات**

و سرانجام بیست‌وسومین روز از مهر ۱۳۶۱ فرارسید. شهید آیت‌الله عطاءالله اشرفی اصفهانی، عازم نماز جمعه می‌شود و قبل از ایراد خطبه‌ها توسط یکی از اعضای گروهک منافقین به شهادت می‌رسد. حجت‌الاسلام محمود رستگاری که سخنران پیش از خطبه‌ها و شاهد این رخداد بوده، آن را اینگونه بازگو کرده است:

«محل اقامت ایشان در کرمانشاه، یک منزل محقر بود و اتاقی محقرتر! از ایشان پرسیدم سفر خوش گذشت؟ و ایشان به نکات جالبی اشاره کردند و فرمودند من هر وقت پیش امام می‌روم، ایشان مرا شرمنده می‌کنند و می‌گویند خوشا به سعادتتان که عمر با برکتی دارید! به جبهه‌ها سر می‌زنید و پناه رزمندگان هستید... بعد گفتند البته من دیگر خیلی پیر و ناتوان شده‌ام، دوستانم هم که رفته‌اند... آیت‌الله صدوقی، تازه شهید شده بودند و ایشان با اندوه بسیار از ایشان یاد می‌کردند که به جبهه‌ها کمک‌های مالی زیادی می‌کردند و گفتند خوشا به سعادتشان که رفتند، ما هم سعی می‌کنیم در همان مسیر باشیم، حالا چطور بمیریم، خدا عالم است!... من طلبه ناچیزی بیش نبودم، ولی ایشان در آن جلسه مرا قابل دانستند و خیلی درد دل کردند. هیچ نمی‌دانستم که این آخرین دیدار ما و نیز واپسین لحظات حیات آن بزرگوار است. به ایشان عرض کردم من تازه از مکه آمده‌ام، به نظر شما امروز قبل از خطبه‌هایتان درباره چه موضوعی صحبت کنم؟ ایشان گفتند قدری درباره عظمت حج با مردم حرف بزنید. ما رفتیم و من سخنرانی را شروع کردم و ایشان تقریباً اواخر صحبت‌های من آمدند. من هر جا که برای سخنرانی می‌روم، در ختام سخنانم روضه می‌خوانم. روضه را خواندم و پایین آمدم. آقای علی‌اکبر رحمانی استاندار وقت کرمانشاه، سمت راست ایشان نشستند و من سمت چپ و پسرشان حاج آقا محمد هم کمی آن طرف‌تر. می‌توان گفت که تقریباً من شانه به شانه به ایشان چسبیده بودم. داشتم با شهید صحبت می‌کردم که یکمرتبه جوانی آمد و محکم ایشان را بغل کرد! آیت‌الله اشرفی با لهجه اصفهانی گفتند از من چه می‌خواهی؟ که ناگهان صدای انفجار بلند شد و من ۱۰ متر آن‌طرف‌تر پرتاب شدم...»

آیت‌الله عطاءالله اشرفی اصفهانی، زاده اصفهان بود. با این همه هنگامی که آیت‌الله‌العظمی سیدحسین طباطبایی بروجردی حضور وی را در کرمانشاه لازم شمرد، وی از حضور در حوزه علمیه قم و نیز زادگاهش چشم پوشید و بیش از سه دهه در آن شهر اقامت گزید. آن بزرگ در این مدت طولانی، دشواری‌ها و ناملایمات را با مدد گرفتن از اخلاص و صبر کم‌بدیل خویش تحمل کرد و نمادی از یک عالم خدوم و روشنگر بود

۱۳۶۱. شهید آیت‌الله عطاءالله اشرفی اصفهانی در لباس رزمندگان و در حاشیه یکی از مراسم

رابطه عاطفی و فکری آیت‌الله اشرفی اصفهانی با امام خمینی شش دهه قدمت داشت. با این همه این عالم پرسابقه از آغاز نهضت اسلامی، بسان یک سرباز در خدمت رهبری آن قرار گرفت و تا پایان حیات، دمی از تأیید و حمایت وی نیاسود. چهارمین شهید محراب ۴۸ ساعت پیش از عروج به دیدار مقتدایش رفت و از این ملاقات الهاماتی نیز یافته بود!